شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال شانزدهم
۳۰ مرداد ۱۴۰۳
۱۵ صفر ۱۴۴۶
شماره ۴۲۹۲

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۵-۱ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
● نمابر: ۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
● روابط عمومی: ۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

۲۴٪	رطوبت هوا ۱۷° ↓ ۳۲° ↑
صبح ۲۳	ظهر ۲۹
عصر ۲۸	شب ۲۴

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۴:۴۹	نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۱۴
غروب آفتاب ۱۸:۱۵:۳۵	اذان صبح فردا ۰۳:۲۳:۵۹
اذان مغرب ۱۸:۳۴:۳۸	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۴:۵۱

کارتون شهر

رضا جنگی

در حاشیه آلودگی هوا و افزایش گرد و غبار در مشهد

استوری گرام

حکایت انتقاد در روزگاران قدیم

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم مرد تن لشی زندگی می کرد که از معضل تنبلی سیستماتیک دیگران را می رنجاند و نه تنها در عمل تن لش بود و در همه کار تنبلی می ورزید، بلکه همواره در تلاش بود تا مبانی تنبلی را نیز برای اطرافیان تئوریزه کند و برای تنبلی های خود دلایل به ظاهر منطقی بتراشد. برای مثال وقتی همسر وی از وی می خواست کفش های خود را تمیز کند که جلو در و همسایه آبرویشان نرود، مرد تنبل می گفت: در کوچه و خیابان خاک و گل فراوان است و اگر کفشم را تمیز کنم باز دو روز دیگر کثیف می شود، پس چرا خود را اسکل کنم و کفش خود را تمیز نمایم، یا وقتی همسر وی از وی می خواست صبح که از خواب برمی خیزد جای خود را جمع نماید، مرد تنبل می گفت: دوباره شب می شود و باید جای خود را پهن کنم، پس چه کاری است که صبح آن را جمع نمایم. ودرپاسخ تمام انتقادهایی که به تنبلی های وی می شد، از این دست تئوری بافی های تنبلانه و تن پرورانه تحویل می داد. روزی همسر مرد تنبل که از تنبلی های تئوریک و عملی آن تن لش به تنگ آمده بود، تصمیم گرفت با بهره گیری از آموزه های روان شناسی مدرن و با استفاده از روش غیرمستقیم، وی را متنبه نماید. در نتیجه یک روز برای شام چیزی نپخت و وقتی مرد تنبل خسته از کار روزانه به منزل بازگشت و از همسر خود پرسید: عیال شام چی داریم؟ همسر وی گفت: شام چیزی نداریم. مرد تنبل گفت: وا. من گشنه ام و غذا می خواهم.

همسر مرد تنبل گفت: چه فایده؟ اگر الان غذا بخوریم باز فردا صبح گرسنه مان می شود، پس چه کاری است که هر روز خودمان را به زحمت بیندازیم تا شام درست کنیم؟ اما از آنجا که هنوز دوره و زمانه جدید فرانرسیده بود که آموزه های مدرن چیز شده باشند و زن ها بتوانند از مردها انتقاد کنند، مرد تنبل که علاوه بر تنبلی دست بزن هم داشت، چوب را برداشت و همسر خود را با آن کتک سفتی زد و به بیرون از منزل رفت و یک پیتزای قارچ و گوشت برای خود سفارش داد و به تنهایی خورد و برای همسرش کوفت هم نگرفت و به خانه بازگشت. همسر وی نیز تا پایان عمر انتقاد نکرد و به خوبی و خوشی در کنار همسر تنبل و تن لش و وحشی خود زندگی کرد.

اول شخص

سفیر فرمان امیرالمؤمنین(ع)

هم زمان با روز جهانی مساجد یادی کرده ایم از مرحوم سیدمهدی طباطبایی پور، از خیران نامی کشور که ۱۰۰۱ مسجد روستایی ساخته است

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

گم‌گشته های دیار فراموشی

رسالت هنر، از دریچه دوربین مرتضی آوینی به بار نشست. تصاویر، زنده و حقیقی و تلخ از قاب تصویر به چشمان بهت آلود مخاطب می ریخت. اگر صدای نافذ و کلام حزن آلود آوینی روی دستان آفتاب سوخته و پاهای زخم آلود و کپرهای حصیری فرسوده و لباس های مندرسِ آدم هایِ توی فیلم نبود، هیچ‌کس گمان نمی برد اینجا ایران است. آوینی آرام آرام شرح می دهد: «در غربت آن سوی یادهای گم شده گذشته های دور، دیاری هست به غربت بانگ جرس قافله های قصه و بر بلندای قله های غصه که در آنجا زمان زن خسته ای است نشسته، سنگ آسیاب دستی می چرخاند.» و بعد از سر صبر، از «گم‌گشته های دیار فراموشی» می‌گوید. از آدم هایی که بسیار دورتر از پایتخت، جایی در دل هرمزگان سوزآلود، حوالی شهرستان جاسک، زندگی را بر زمین پرحرارت و آسمان بی سخاوت هرمزگان از سر می‌گذرانند. کودکان، با زمینِ بایرِ هرمزگان، هم بازی اند و بزرگ ترها، هر روز ناامید از آمدن یک ناجی، به کپرهایشان پناه می برند از آفتاب سوزان بیابان. انگارکسی صدایشان را نمی شنود، اما آوینی اینجاست. با چشمان باز دوربینی که بناست انعکاس مرارت آدم هایی باشد که در پیچ و خم جاده های هرمزگان از یادها رفته اند. نسخه نهایی فیلم که به دست حضرت امام(ره) می رسد، کمیته امداد مأمور می شود بشاگرد، این پاره غریب تن ایران را یاری کند. عبدا... والی، همان پیکی می شود که بشاگردی ها، سال ها از آمدنش ناامید شده بودند. عبدا... والی، یار باوفایی داشت به نام: سیدمهدی. سیدمهدی طباطبایی پور...

چراغی که به خانه رواست

سیدمهدی که آدم یک جا نشستن نبود. یک عمر توی نهادهای دولتی از این سازمان به آن سازمان منتقل می شد و صندلی هایش توی هر ساختمانی که بود، پشت میز خدمت قرار می‌گرفت. به دنیا آمده بود تا دستگیرِ آدم هایی باشد که دستشان اغلب به دهانشان نمی رسد. خودش تاجر و بازرگان بود، اما نیمِ بیشتر زندگی اش را با کسانی نشست و برخاست داشت که ثروت و مکنت، با جیب پیراهن رنگ و رو رفته شان، بیگانه بود. از شهرداری و فرمانداری شهرستان های کوچک گرفته تا مدیریت بنیاد مستضعفان کشور، توی هر جایگاهی، صدای مظلومان تنگ دست بود، اما حالا دیگر از سیستم اداری و کاغذبازی هایش دل کنده بود. می خواست برود آفریقا.

جایی که شنیده بود، فقر نقابش را از صورتش برداشته و بی پرده به صورت آدم ها خنج می‌کشد. قبل رفتن اما دستی از رفقا سد رفتنش شد. سفری کوتاه به بشاگرد هرمزگان می توانست مسیر زندگی سیدمهدی را عوض کند. آن کپرهای غریب در دل بیابان های سیستان کم از آفریقا نداشت. عبدا... والی، شاهد می‌گوید آنجا هیچ چیز در شأن مردمان نجیب هرمزگانی اش نیست و آنچه به وفور میان همه توزیع می شود، هوایی غبارآلود و آفتابی سوزان است. حالا دیگر پای رفتن سیدمهدی، سست شده بود. چراغی که به خانه روا، به مسجد حرام بود.

نمایی از مستند «بومرنگ»

موری به درگاه سلیمان آمده

حالا دیگر حتی نخل های حاشیه جاده با نام کوچک او آشنا هستند. آن قدر تا بشاگرد آمده و رفته که از جایی به بعد، پای دیگر خیران اصفهانی را به آنجا بازکرده است، اما بعد این همه دویدن، دلش می خواهد جایی استخوانی سبک کند. تماشای رنج آدم ها، دمار از دل بی قرارش درآورده. کجا بهتر از زیارت عتبات. چند روزی دست از کار کشیده و رد آن خورشید زرین گنبد امیرالمؤمنین(ع) را گرفته آمده نجف. چشم هایش را دوخته به ایوان طلای حرم و بی اراده بیتی به لبش می ریزد که از دلش جوشیده است: «من کی ام؟ موری به درگاه سلیمان آمده/ ناتوان روسیاهی سوی سلطان آمده...» و بعد با اشک هایی بی اراده، سروده اش ذره ذره جان می گیرد و چکه چکه اشک، ردیفِ غزلش می شود. حال غریبی است. هیچ شباهتی به ساعتی پیش ندارد. زمان و مکان نمی شناسد.

تنها می داند این احوال، به آشفته حالیَ عاشقانه ای می ماند که بزنگاهِ عنایت است. انگار وقت صله گرفتن از سخاوتمندترین امیرِ دنیاست. به دلش می افتد توفیق بگیرد. بی هیچ نیتی از قبل، رو به خورشید گنبد می اندازد و می گوید: «مرحمتی کنید، دستم را بگیرید، قوتی به جانم بریزید بتوانم هزارمسجد بسازم.»

هزار و یک مسجد از کوفه تا بخارا

پیرمرد در آستانه هفتاد سالگی است. نشسته پای منبر چوبی مسجد، شانه به شانه سیدمهدی، دارد از روزی می گوید که صدای شکستن دلش، تمام محراب مسجد را پر کرده بود. همان مسجدی که روزی آجرها، برای قدکشیدن از دیوار نیمه کاره اش کم آمده بود و سیدمهدی بعد از سفر کربلا از کنارش گذشته بود و گفته بود بسم ا.... و بعد مسجد شده بود خانه امید اهالی روستا. همین طور که دو زانو نشسته، از آن محرم پرشور سال های نخست می گوید که اهالی ده جمع شده بودند توی مسجد و روحانی از بالای منبر، فضیلت سفر به کربلا را با آب و تاب شرح می داد و او انگار که قصه ظهر روز دهم را شنیده باشد، صورتش، غرق ماتم بود. چشم هایش، به قلب پیش نماز مسجد قلاب انداخته بود. منبر که تمام شده بود، آمده بود پایین و به او که تا شصت و پنج سالگی اش، رنگ بین الحرمین اباعبدا... را ندیده بود گفته بود نام و شماره حسابش را بدهد و به ماه نکشیده عازمش کرده بود کربلا. این حرف ها برای سیدمهدی هرقدر شیرین، اما تازه نبود. او اصلا از همان روزی که به دلش افتاد توی روستاهای غریبی، یکی یک مسجد کوچک اما باصفا بسازد، فکر این روزهایش را کرده بود. می دانست، مسجد که فقط جای نماز خواندن نخواهد بود. مسجد که بیاید، پای خیران توی کوچه های نجیب روستا باز می شود. یکی می آید آن طرف تر زمین ورزش می سازد، یکی اتاق مسجد را مهمان خانه مهمانان روستا می کند، همین جا رأی می گیرند، همین جا شورا برگزار می کنند، همین جا مداوا می شوند و از پای سفره های افطار همین مسجد، هزینه جهیزیه یک عروس دم بخت جفت و جور می شود. سیدمهدی انگار سفیر فرمان امیرالمؤمنین(ع) شده بود. فرمان هزار و یک مسجد از کوفه تا بخارا که در ذیل کلمه «مسجد» توی لغتنامه دهخدا هم آمده. حالا او در یکی از آن هزار و یک مسجدی که برای ساختنش از امیرالمؤمنین(ع) توفیق خواسته بود نشسته و دارد توی دلش بار دیگر غزل آن عصر بی قرار توی ایوان نجف را زمزمه می کند: «من کی ام؟ موری به درگاه سلیمان آمده....»

(این مطلب با نگاهی به مستند «بومرنگ» به کارگردانی فاطمه سادات محمودپور نوشته شده است)

شایسته نشان ولایت

سیدمهدی طباطبایی در طول عمر پربار خود علاوه بر ریاست بنیاد مستضعفان کشور و معاونت نخست وزیری در ابتدای دهه ۶۰، مدیریت خیریه امیرالمومنین(ع)، مدیریت مجمع خیرین مسجدساز، مدیریت خیریه اسکان زوج های جوان و مدیریت مجمع خیریه های استان اصفهان را نیز برعهده داشت و علاوه بر سمت های اجرایی، نزدیک به بیست جلد کتاب نیز درباره نهج البلاغه و حضرت علی(ع) به رشته تحریر درآورده است که در این بین می توان به کتاب های «سرگذشت یک سرباز»، «سروده بشاگرد» و «گفتار امیرالمومنین(ع) در رفتار امام خمینی(ره)» نیز اشاره داشت.

سال ۱۳۹۵ در مراسمی مقارن با عید سعید غدیر خم، از مرحوم طباطبایی به پاس عمری خدمت خالصانه با «نشان ولایت» تجلیل شد.

چهره روز

خاموشی ستاره ای با صورت یخی

محمد عنبرسوز

سینماگران و دوست داران سینما در سرتاسر جهان از درگذشت یکی از بزرگ ترین و تأثیرگذارترین ستاره های تاریخ سینما، متأثر شدند. آلن دلون که در هشتاد و هشت سالگی درگذشت، با کارنامه ای درخشان و شخصیت جذاب خود، یکی از نمادهای ماندگار سینمای فرانسه و جهان بود که مرگش را می توان به مثابه خاموش شدن یک ستاره دیگر در آسمان سینما در نظر گرفت. از یک نماد جذابیت با صورتی یخی حرف می زنیم که وقتی صحبت از زیبایی بصری یک بازیگر مرد همه چیز تمام در میان باشد، نامش به عنوان یکی از شمایل های کلاسیک جذابیت در تاریخ سینما، بر زبان آورده می شود.

عکس: یوسف کارش، از عکاسان مطرح جهان

سفر هنری

دلون که بازی در ده ها فیلم، از جمله چندین شاهکار سینمایی، را در کارنامه دارد، در هشتم نوامبر سال ۱۹۳۵ در سوئیس متولد شد و نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که به عرصه سینما قدم گذاشت. موفقیت های واقعی آلن دلون با همکاری در پروژه های برجسته ای چون «لذت زندگی» (۱۹۶۱) و «کسوف» اثر آنتونیونی (۱۹۶۲) و «آقای کلاین» (۱۹۷۶) رقم خورد. آلن دلون نه تنها با شخصیت های پیچیده و جذاب خود در فیلم ها، بلکه با دریافت جوایز و تقدیرهای متعدد تأثیر عمیقی در سینما گذاشت. فیلم های زیادی با بازی این هنرپیشه به آثار کلاسیک تاریخ سینما و بخشی از شناسنامه هنر هفتم تبدیل شدند. آلن دلون که تجربه بازی در آثار کارگردان های بزرگی همچون ویسکونتی، ملویل، گدار و آنتونیونی را در کارنامه دارد، به پاس یک عمر فعالیت هنری، در سال ۲۰۱۹ جایزه افتخاری جشنواره کن را به دست آورد.

درخشش پرچالش ها

زندگی شخصی آلن دلون نیز به اندازه زندگی حرفه ای اش مهم و با داستان های جذاب و پیچیده ای همراه بود. دلون در طول زندگی خود بارها تشکیل خانواده داد که در نهایت به طلاق انجامید. او همچنین درگیر چالش های قانونی و مسائل خانوادگی بود که توجه رسانه ها را به خود جلب می کرد. او به عنوان یک چهره مهم و تأثیرگذار در عرصه عمومی شناخته می شد و زندگی خصوصی اش یکی از سوژه های جذاب برای خبرنگاران و مردم به شمار می رفت.

نماد جذابیت

آلن دلون به خاطر ظاهرش در تاریخ سینما ماندگار شد. او با چهره ای که همواره مورد تحسین قرار گرفته و به عنوان نمادی از جذابیت کلاسیک شناخته می شود، تأثیر عمیقی بر تعریف استایل در سینما گذاشت. چهره گیرا، نگاه نافذ و شخصیت خاصش، باعث شد که او به یکی از نمادهای فرهنگی و زیبایی در سینما تبدیل شود.

جنجال انبار اسلحه

سال های آخر زندگی آلن دلون با حواشی و مسائل جنجالی همراه بود که توجه زیادی را به خود جلب کرد. یکی از مهم ترین این حواشی، کشف انبار اسلحه در خانه او بود. این کشف در سال های اخیر باعث شد که رسانه ها به شدت به این موضوع بپردازند. دلون در واکنش به این ماجرا توضیح داد که این اسلحه ها، که بخشی از مجموعه شخصی او بوده اند، به هیچ عنوان به قصد استفاده غیرقانونی نگهداری نمی شدند و بیشتر به عنوان یادگار از دوره های مختلف تاریخ نظامی جمع آوری شده بودند. این توضیحات اما افکار عمومی را قانع نکرد و نتوانست از جنجال های مربوط به این موضوع بکاهد، هرچند به نوعی بر شفاف سازی وضعیت افزود.

پایان یک عصر

آلن دلون پس از درگذشتش، دنیای سینما را از یکی از ستاره هایش تهی کرد. او با بازی های درخشان و شخصیت منحصر به فردش، به یک اسطوره فرهنگی و هنری تبدیل شده بود و یاد و خاطره اش همواره در دل طرف داران و صفحات تاریخ سینما زنده خواهد ماند.

عکس روز

رقابت بعد زیارت

کاروان پاراالمپیک ایران پس از زیارت بارگاه مطهر رضوی عازم پاریس شدند. مراسم بدرقه این ملی پوشان دیروز در مشهد برگزار شد.

عکس: محسن بخشنده/شهرآرا